

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۰۶

و به این ترتیب احاطه علمی خداوند هم نسبت به اعمال آنها است و هم نسبت به جزای آنها، و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است، که قاضی هم از حوادثی که رخ داده کاملاً آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن. «در آن روز همه مردم در برابر خداوند حی قیوم، کاملاً خاضع می شوند» (و عنت الوجوه للحي القيوم).

«عنت» از ماده عنوة به معنی خضوع و ذلت آمده، لذا به اسیر، «عانی» گفته می شود، چرا که در دست اسیرکننده، خاضع و ذلیل است. و اگر می بینیم در اینجا خضوع به «وجوه» (صورتها) نسبت داده شده، به خاطر آن است که همه پدیده های روانی از جمله خضوع نخستین بار، آثارش در چهره انسان ظاهر می شود.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که «وجوه» در اینجا به معنی «رؤساء» و سردمداران و زمامداران است که در آن روز همگی در پیشگاه خدا ذلیل و خاضع می شوند (ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد). انتخاب صفت «حی و قیوم» از میان صفات خدا در اینجا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با مساله رستاخیز که روز حیات و قیام همگان است دارد.

و در پایان آیه، اضافه می کند: «مایوس و نومید از ثواب الهی کسانی هستند که بار ظلم و ستم بر دوش کشیدند» (و قد خاب من حمل ظلماً). گوئی ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی می کند و از پیشرفت او به سوی نعمتهای جاویدان الهی باز می دارد، ظالمان و ستمگران چه آنها که بر خویش ستم کردند، یا بر دیگران، ازاینکه در آن روز، با چشم خود می بینند، سبکباران به سوی بهشت می روند اما آنها زیر بار سنگین

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۰۷

ظلم در کنار جهنم زانو زده اند نومیدانه به آنها نگاه می کنند و

حسرت می برند!.

و از آنجا که روش قرآن غالباً بیان تطبیقی مسائل است بعد از ذکر سر -نوشت ظالمان و مجرمان در آن روز، به بیان حال مؤمنان پرداخته می گوید: «اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند، در حالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می ترسند و نه از نقصان حقشان» (و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظلماً و لاهضماً).

تعبیر به «من الصالحات» اشاره به این است که اگر نتوانند همه اعمال صالح را انجام دهند لااقل بخشی از آن را بجا می آورند، چرا که ایمان بدون عمل صالح، درختی است بی میوه همانگونه که عمل صالح بدون ایمان درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پابماند اما سرانجام می خشکد، به همین دلیل بعد از ذکر عمل صالح در آیه فوق، قید و هو مؤمن آمده است. اصولاً عمل صالح نمی تواند بدون ایمان، وجود پیدا کند، و اگر هم گاهی افراد بی ایمان اعمال نیکی انجام دهند بدون شک محدود و ضعیف و استثنائی خواهد بود، و به تعبیر دیگر برای اینکه عمل صالح به طور مستمر و ریشه دار و عمیق انجام گیرد باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیحی سیراب گردد.

نکته ها:

۱ - فرق «ظلم» و «هضم»

در آخرین جمله آیات مورد بحث خواندیم که مؤمنان صالح، در آن روز

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۰۸

نه از ظلم می ترسند و نه از هضم، بعضی از مفسران گفته اند ظلم اشاره به این است که آنها در آن دادگاه عدل هرگز از این بیم ندارند که ستمی بر آنها بشود و به خاطر گناهی که انجام نداده اند مؤاخذه گردند، و هضم اشاره به آن است که از نقصان ثوابشان نیز وحشتی ندارند، چرا که می دانند پاداش آنها بی کم و کاست داده می شود.

بعضی دیگر احتمال داده اند که اولی اشاره به آن است از نابود شدن کل حسناتشان بیم ندارند، و دومی اشاره به آنست که حتی از نقصان مقدار کمی از آن نیز وحشتی به خود راه نمی دهند، چرا که حساب الهی دقیق است.

این احتمال نیز وجود دارد که این مؤمنان صالح احتمالاً لغزشهایی نیز داشته اند، یقین دارند این لغزشها را بیش از آنچه هست در باره

آنها نمی نویسند و از ثواب اعمال صالحشان نیز چیزی نمی کاهند.
تفسیرهای فوق در عین حال با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمله بالا
اشاره به همه این معانی باشد.

۲ - مراحل رستاخیز

در آیات فوق به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق
می یابد اشاره شده است:

- ۱ - مردگان به حیات باز می گردند (یوم ینفخ فی الصور).
- ۲ - گنهکاران جمع و محشور می شوند (نحشر المجرمین).
- ۳ - کوههای زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین
صاف و کاملاً مستوی می گردد (ینسفها ربی نسفا).
- ۴ - همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرا می دهند و همه صداها

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۰۹

- خاموش و آهسته می گردد (یومئذ یتبعون الداعی...).
- ۵ - در آن روز شفاعت بیاذن خدا مؤثر نیست (یومئذ لا تنفع الشفاعة...).
 - ۶ - خداوند با علم بی پایانش همه را برای حساب آماده می کند (یعلم ما بین
ایدیهم...).
 - ۷ - همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند (و عنت الوجوه للحي
القیوم).
 - ۸ - ظالمان مایوس می گردند (و قد خاب من حمل ظلما).
 - ۹ - و مؤمنان به لطف پروردگار امیدوار (و من یعمل من الصالحات وهو
مؤمن...).

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۰

آیه ۱۱۳ - ۱۱۴

آیه و ترجمه

۱۱۳ و کذلک انزلناه قرءانا عربیا و صرفنا فیه من الوعید لعلهم یتقون اءویحدث
لهم ذکرا

۱۱۴ فتعالی الله الملك الحق و لا تعجل بالقرءان من قبل ان یقضی الیک وحیه
و قل رب زدنی علما

ترجمه :

۱۱۳ - و اینگونه آنرا قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم، و انواع وعیدها (و انذار) را در آن بازگو نمودیم، شاید آنها تقوا پیشه کنند، یا برای آنان تذکری ایجاد نماید!

۱۱۴ - پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است، و نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو پروردگار علم مرا افزون کن!

تفسیر:

بگو: خداوند علم مرا افزون کن

آیات فوق در واقع اشاره‌ای است به مجموع آنچه در آیات قبل پیرامون مسائل تربیتی مربوط به قیامت و وعد و وعید آمده است.

می‌فرماید: «این گونه ما آن را به صورت قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم و انواع تهدیدها را به عبارات و بیانات مختلف بیان نمودیم، شاید آنها تقوی پیشه کنند یا لااقل تذکری برای آنها گردد» (و کذلک انزلناه قرآنا عربيا و صرفنا فيه من الوعيد لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکر).
تعبیر به «کذلک» در واقع، اشاره به مطالبی است که قبل از این آیه بیان

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۱

شده است، و درست به این می‌ماند که انسان مطالب بیدارکننده و عبرت‌انگیزی برای دیگری بگوید، و بعد اضافه کند: اینچنین باید پند داد، (بنابراین نیاز به تفسیرهای دیگری که بعضی از مفسران در اینجا گفته‌اند و از معنی آیه دور است نداریم).

کلمه «عربی» گرچه به معنی زبان عربی است، ولی از دو نظر در اینجا اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن و رسا بودن مفاهیم آن می‌باشد:
نخست اینکه: اصولاً زبان عربی - به تصدیق زبانشناسان جهان - یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قویترین ادبیات است.

دیگر اینکه گاه جمله «صرفنا» اشاره به بیانات مختلفی است که قرآن از یک واقعیت دارد، مثلاً مساله وعید و مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امتهای پیشین، و گاهی به صورت خطاب به حاضران، و گاهی در شکل ترسیم حال آنها در صحنه قیامت و گاه به لباسهای دیگر بیان می‌کند.

تفاوت جمله «لعلهم يتقون» با جمله «يحدث لهم ذكرا» ممکن است از این نظر باشد که در جمله نخست می‌گوید: هدف پیدایش تقوا به صورت کامل است، و در جمله دوم هدف آن است که اگر تقوای کامل حاصل نشود لااقل بیداری و آگاهی حاصل گردد که فعلا تا حدودی او را محدود کند و در آینده سرچشمه حرکت و جنبش شود.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به تحقق تقوا برای ناپرهیزکاران و دومی اشاره به تذکر و یادآوری برای پرهیزکاران است، چنانکه در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم: اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا: «وقتی که آیات قرآن بر مؤمنان خوانده می‌شود بر ایمانشان افزوده می‌گردد».

در حقیقت در آیه فوق اشاره به دو اصل از اصول مؤثر تعلیم و تربیت شده است نخست مساله صراحت در بیان و رسا بودن عبارات و روشن و دلنشین بودن

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۲

آنها، و دیگر بیان مطالب در لباسهای گوناگون است که موجب تکرار و ملالت نشود، و سبب نفوذ در دلها می‌گردد.

آیه بعد اضافه می‌کند: «بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است» (فتعالی الله الملك الحق).

ممکن است ذکر کلمه «حق» بعد از کلمه «ملک» به خاطر این باشد که مردم معمولاً از کلمه «ملک» (سلطان) خاطره بدی دارند، و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می‌شود، لذا بلافاصله می‌فرماید: «خداوند ملک بر حق است».

و از آنجا که گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بخاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می‌کرد و کاملاً مهلت نمی‌داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند در دنباله این آیه چنین به او تذکر داده می‌شود: «نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن تمام شود» (و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه).

«و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن» (و قل رب زدنی علما).

از بعضی دیگر از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که پیامبر به هنگام نزول وحی شور مخصوصی داشت که سبب می‌شد برای دریافت وحی عجله کند مانند «لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع

قرآنه»: زبانت را به خاطر عجله به هنگام دریافت وحی حرکت مده، بر ما است که آن را در سینه تو جمع کنیم تا بتوانی آنرا تلاوت نمائی، سپس هنگامی که ما آنرا بر تو خواندیم از تلاوت آن پیروی کن».

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۳

نکته‌ها:

۱ - حتی در گرفتن وحی عجله مکن
جمله‌های اخیر درسهای آموزنده‌ای در برداشت، از جمله، نهی از عجله به هنگام دریافت وحی، بسیار دیده شده افرادی به هنگام شنیدن سخن یک گوینده، هنوز مطلب تمام نشده به تکرار یا تکمیل آن می‌پردازند، این امر گاهی ریشه کم صبری دارد و گاهی غرور و اظهار وجود، ولی گاهی نیز عشق و علاقه زیاد به دریافت مطلب و انجام ماموریتی انسان را بر این کار وادار می‌کند که در این صورت انگیزه مقدسی دارد، ولی، نفس عمل یعنی عجله کردن غالباً ایجاد مشکلات می‌کند، به همین دلیل در آیات فوق از این کار نهی شده، هر چند به منظور صحیحی باشد اصولاً کارهایی که شتابزده انجام می‌گیرد خالی از عیب و نقص نخواهد بود، قطعاً کار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به خاطر داشتن مقام عصمت از خطا و اشتباه مصون بود، ولی او باید در همه چیز سرمشق و الگوی مردم باشد تا مردم حساب کنندجائی که برای دریافت وحی نباید شتابزدگی به خرج داد تکلیف بقیه کارها روشن است. البته عجله را با سرعت نباید اشتباه کرد: سرعت آن است که برنامه کاملاً تنظیم شده باشد و تمام مسائل محاسبه گردد سپس بدون فوت وقت برنامه پیاده شود ولی عجله آنست که هنوز برنامه کاملاً پخته نباشد، و نیاز به تکمیل و بررسی داشته باشد، به همین دلیل سرعت، مطلوب است و عجله و شتاب نامطلوب.

البته در تفسیر این جمله احتمالات دیگری نیز گفته‌اند از جمله اینکه گاهی به هنگام دیر شدن وحی پیامبر بیتابی می‌کرد، آیه به او تعلیم می‌دهد بی‌تابی مکن، ما به موقع خود آنچه لازم باشد بر تو وحی می‌کنیم، و بعضی گفته‌اند چون آیات قرآن مجید یکبار به صورت جمعی در شب قدر بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد، و یکبار هم بطور تدریجی در مدت ۲۳ سال، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بهنگام نزول تدریجی آیات، گاه پیشقدم بر جبرئیل می‌شد، قرآن دستور می‌دهد در این کار عجله مکن و بگذار

نزول تدریجی هر کدام به موقع خود انجام گیرد.

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۴

ولی تفسیر نخست نزدیکتر به نظر می‌رسد.

۲ - در علم افزونطلب باش

از آنجا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده بلافاصله با جمله قل رب زدنی علما:

«بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن» جلو این پندار گرفته شده است، یعنی

شتابزدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که در جمله اول به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داده شده است که در فهم همه جانبه آیات پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند و در جمله دوم دستور داده شده است که از خدا آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن بخواهد.

به هر حال جائی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مامور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است، در حقیقت از نظر اسلام، علم هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح است، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و ثریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی‌شناسد چرا که حکمت گمشده مؤمن است نزد هر کس

بیابد آن را می‌گیرد و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی‌دارد.

مرز از نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد به اعماق دریاها فرو می‌رود و کسب دانش می‌کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می‌دهد.

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه «فارغ التحصیل» یک کلمه بی‌معنی

است، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی‌پذیرد، همواره دانشجو

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۵

است و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم، او عرض کرد خداوند این شادی را افزون کند این چه شادی است؟ فرمود: اذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) العرش و وافى الائمة (عليهما السلام) و وافينا معهم فلا ترد ارواحنا بابداننا الا بعلم مستفاد و لو لا ذلك لانفدنا! «هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و ارواح ائمه (عليهما السلام) و ما با آنها به عرش خدا می روند و ارواح ما به بدنهای باز نمی گردد مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت»! این مضمون در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده و نشان می دهد که پیامبر و امامان تا پایان جهان بر علم و دانششان افزوده می شود.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: اذا اتى على يوم لا ازداد فيه علما يقربنى الى الله فلا بارك الله لى فى طلوع شمس: «آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد»! باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) می خوانیم: اعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه، و اكثر الناس قيمة اكثرهم علما و اقل الناس قيمة اقلهم علما: «داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، گرانبهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام.

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۶

آیه ۱۱۵ - ۱۲۲

آیه و ترجمه

۱۱۵ و لقد عهدنا الى اءادم من قبل فنسى و لم نجد له عزما

۱۱۶ و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس اى

۱۱۷ فقلنا يادى ان هذا عدو لك و لزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى

۱۱۸ ان لك اءلا تجوع فيها و لا تعرى

۱۱۹ و اءنك لا تظمؤا فيها و لا تضحى

۱۲۰ فوسوس اليه الشيطان قال يادى هل اءلك على شجرة الخلد و ملك لا يبلى

۱۲۱ فاکلا منها فبدت لهما سوءتھما و طفقا یخصفان علیھما من ورق الجنة و
عصى ءادم ربه فغوى
۱۲۲ ثم اجتبه ربه فتاب علیہ و هدی

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۷

ترجمه :

- ۱۱۵ - ما از آدم از قبل پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد، عزم استواری برای او نیافتیم!
- ۱۱۶ - آن هنگام که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد).
- ۱۱۷ - گفتیم: ای آدم این دشمن تو و همسر تو است، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد.
- ۱۱۸ - (اما تو در بهشت راحت هستی) در آن گرسنه نمی شوی، و برهنه نخواهی شد.
- ۱۱۹ - و در آن تشنه نمی شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد!
- ۱۲۰ - ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناپذیر راهنمایی کنم؟!
- ۱۲۱ - سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و از برگهای (درختان) بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند، (بالاخره) آدم نافرمانی پروردگارش را کرد و از پاداش او محروم شد!
- ۱۲۲ - سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت، و هدایتش کرد.

تفسیر:

آدم و فریبکاری شیطان قسمت عمده این سوره بیان سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل و مبارزه آنها با فرعون و فرعونیان بود ولی در آیات مورد بحث و آیات بعد، سخن از داستان آدم و حوا و مبارزه و دشمنی ابلیس با آنان می گوید.

شاید اشاره به این نکته که مبارزه حق و باطل منحصر به امروز و دیروز و موسی (علیه السلام) و فرعون نیست، از آغاز آفرینش آدم بوده و همچنان ادامه دارد.

گرچه سرگذشت آدم و ابلیس بارها در قرآن آمده است، ولی در هر مورد آمیخته با نکته های تازه ای است، در اینجا نخست از پیمان آدم با

خدا سخن می گوید، می فرماید: ما از آدم قبلا عهد و پیمان گرفته بودیم ولی او فراموش کرد و بر سر پیمانش محکم نایستاد! (و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۸

له عزم).

در اینکه منظور از این عهد، کدام عهد است، بعضی گفته اند فرمان خدادائر به نزدیک نشدن به درخت ممنوع است، روایات متعددی نیز این تفسیر را تایید می کند.

در حالی که بعضی از مفسران احتمالات دیگری داده اند که آنها را نیز شاخ و برگ این معنی میتوان شمرد، مانند اخطار خداوند به آدم که شیطان دشمن سرسخت او است و از او نباید پیروی کند.

و اما «نسیان» در اینجا مسلما به معنی فراموشی مطلق نیست، زیرا در فراموشی مطلق عتاب و ملامتی وجود ندارد، بلکه یا به معنی ترک کردن است همانگونه که در تعبیرات روزمره به کسی که به عهد خودش وفا نکرده میگوئیم گویا عهد خود را فراموش کردی، یعنی درک کردن توهمانند یک فرد فراموشکار است، و یا به معنی فراموشکاریهای است که به خاطر کم توجهی و به اصطلاح ترک تحفظ پیدا می شود.

و منظور از عزم در اینجا تصمیم و اراده محکمی است که انسان را در برابر وسوسه های نیرومند شیطان حفظ کند. به هر حال بدون شک آدم، مرتکب گناهی نشد بلکه تنها ترک اولائی از او سر زد، یا به تعبیر دیگر دوران سکونت آدم در بهشت دوران تکلیف نبود، بلکه یک دوران آزمایشی برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسئولیت تکالیف بود، بخصوص اینکه نهی خداوند در اینجا جنبه ارشادی داشته، زیرا به او فرموده بود که اگر از درخت ممنوع بخوری حتما رفتار زحمت فراوان خواهی شد (شرح همه اینها و همچنین منظور از شجره ممنوعه و مانند آن را در جلد ششم صفحه ۱۱۵ به بعد ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره اعراف مشروحا آورده ایم).

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۱۹

سپس به بخش دیگر این داستان اشاره کرده می گوید: «به خاطر بیاورید

هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها نیز همگی سجده کردند جز ابلیس که امتناع ورزید» (و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابی).

و از اینجا به خوبی مقام با عظمت آدم روشن می شود، آدمی که مسجود فرشتگان بود و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار، ضمن اعداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می گردد، که او هرگز سر تعظیم در برابر عظمت آدم فرود نیاورد.

شک نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خدا است، و غیر از خدا هیچکس و هیچ چیز نمی تواند معبود باشد، بنابراین سجده فرشتگان در برابر خدا بود، منتهی بخاطر آفرینش این موجود با عظمت که:

شایسته ستایش آن آفریدگاری است

کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طینی!

و یا سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است. به هر حال ما در این موقع به آدم اخطار کردیم و «گفتیم: ای آدم با این برنامه مسجل شد که ابلیس دشمن تو و همسر تو است، مواظب باشید مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به درد و رنج خواهی افتاد» (فقلنایا آدم ان هذا عدو لك و لزوجك فلا یخرجنكما من الجنة فتشقی).

روشن است که «جنت» در اینجا به معنی بهشت جاویدان سرای دیگر نیست که آن یک نقطه تکاملی است و بیرون آمدن و بازگشت به عقب در آن امکان ندارد، این جنت باغی بوده است دارای همه چیز از باغهای این جهان که به لطف پروردگار ناراحتی در آن وجود نداشته، ولذا خداوند به آدم اخطار می کند که اگر از این نقطه امن و امان بیرون بروی به دردسر خواهی افتاد ((تشقی))

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۲۰

از ماده شقاوت و یکی از معانی شقاوت درد و رنج است). در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا خداوند نخست روی سخن را به هردو یعنی آدم و حوا کرده و فرمود: فلا یخرجنكما من الجنة (شیطان شما دو نفر را از بهشت بیرون نکند) ولی نتیجه بیرون آمدن را به صورت مفرد در مورد آدم گفته، می گوید: «فتشقی»: «تو ای آدم به درد و رنج خواهی افتاد».

این اختلاف تعبیر ممکن است اشاره به این نکته باشد که درد و رنج‌ها در درجه اول متوجه آدم بود و حتی او وظیفه داشت که مشکلات همسرش حوا را نیز به دوش کشد و چنین بوده مسئولیت مردان از همان آغاز کار! یا اینکه: چون عهد و پیمان از آغاز متوجه آدم بوده، نقطه پایان نیز متوجه او شده است.

سپس خداوند آسایش بهشت و درد و رنج محیط بیرون آن را برای آدم چنین شرح می‌دهد «(تو در اینجا گرسنه نخواهی شد و برهنه نمی‌شوی)» (ان لک ان لا تجوع فیها و لا تعری).

«و تو در آن تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نمی‌دهد» (وانک لا تظمؤا فیها و لا تضحی).

در اینجا سؤالی برای مفسران مطرح شده و آن اینکه چرا در این آیات تشنگی با تابش آفتاب، و گرسنگی با برهنگی ذکر شده، در حالی که معمولاً تشنگی را با گرسنگی همراه می‌آورند؟

در پاسخ این سؤال چنین گفته‌اند که میان تشنگی و تابش آفتاب پیوندانکارناپذیری است، (تضحی از ماده ضحی به معنی تابش آفتاب بدون حجاب ابر و مانند آن است).

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۳۲۱

و اما جمع میان گرسنگی و برهنگی ممکن است بخاطر این باشد که گرسنگی نیز نوعی از برهنگی درون از غذا است! (بهتر این است که گفته شود این دو - برهنگی و گرسنگی - دو نشانه مشخص فقر است که معمولاً با هم آورده می‌شوند).

به هر حال در این دو آیه به چهار نیاز اصلی و ابتدائی انسان یعنی نیاز به غذا و آب و لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است، تامین این نیازمندیها در بهشت بخاطر وفور نعمت بوده است و در واقع ذکر این امور توضیحی است برای آنچه در جمله «(فتشقی)» (به زحمت خواهی افتاد) آمده است.

اما با این همه شیطان کمر عداوت و دشمنی را با آدم بسته بود، به همین دلیل آرام ننشست «و شروع به وسوسه آدم کرد و گفت ای آدم! آیادرخت عمر جاویدان را بتو نشان بدهم که هر کس از میوه آن بخورد همیشه زنده خواهد بود، آیا راه رسیدن به حکومت و سلطنت همیشگی را میخواهی بدانی؟!»!

(فوسوس اليه الشيطان قال يا آدم هل ادلك على شجرة الخلد و ملك لا يبلى).
«وسوسه» در اصل به معنی صدای بسیار آهسته است، سپس به‌خطور
مطالب بد و افکار بیاساس به ذهن گفته شده، اعم اینکه از درون خود انسان
بجوشد و یا کسی از بیرون عامل آن شود.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل